

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود به مناسبت روایت إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام بود و گفتیم مرحوم شیخ چند ت احتمال دادند، قبل از این که وارد احتمالات شیخ بشویم یک توضیحاتی را راجع به این روایت مبارکه عرض میکنیم. عرض شد که این روایتی که به این تعبیر آمده است فعلا در حدیث ما در چهار مورد بیشتر نیست، سه موردش در باب مزارعه است که يحرم الكلام فقط دارد، يحلل ندارد، یک موردش در باب بیع است یا بیع ما لیس عنده است که آن جا هر دو را دارد. این خلاصه بحث.

فعلا محط بحث را قرار دادیم روی آن روایتی که هر دو را دارد، عرض کردیم این یک روایت واحده است این روایت واحده فعلا در کتابی که الان در دست ما داریم اولین کتاب، کتاب کافی است در کافی آمده است و مرحوم کلینی روی آن حساب کرده یعنی در باب آورده الرجل یبیع ما لیس عنده، عنوان باب قرار داده است و مرحوم شیخ طوسی هم در تهذیب و نه در استبصار و مرحوم شیخ صدوق هم در فقیه این روایت را نیاورده با این که این روایت از یک کتاب بسیار مشهوری است و آن کتاب ابن ابی عمیر است. شیخ طوسی قدس الله نفسه از کتاب حسین ابن سعید نقل کرده است. عرض کردیم کتاب حسین ابن سعید در میانه های قرن سوم است، کتاب کافی اول قرن چهارم است.

ما اصولا یا قرن سوم یا قرن چهارم مصادری که عادتاً در اختیار ما هست این طوری است و آن چه که تنقیح شده قرن چهارم است، قرن سوم تنقیح شده اش خیلی روشن نیست مثل محاسن برقی مثلا، مثل کتب حسین ابن سعید. معلوم نیست این ها تنقیح شده باشند. احتمالا حدیث را همین طور آوردند توضیحاتش سابقا گذشت، چون این مباحث نشده توضیحاتش و شواهدش را سابقا عرض کردیم اما اول قرن چهارم مرحوم کلینی در کتاب کافی دست به تنقیح و تصحیح روایات زد و از روایات انتخاب کرد، مرحوم صدوق هم انتخاب کرد و لذا مرحوم صدوق دو نوع تالیف دارد، تالیفی که انتخاب است و همان کتاب فقیه است، تالیفی که انتخاب نیست بقیه

کتبش مثل خصال و علل، این ها انتخاب نیستند. به قول اصطلاح امروز دنیای عرب خیارات، کتاب فقیه خیارات ایشان است، اختیار ایشان است، گزینش ایشان است اما کتاب های دیگر ایشان گزینش ایشان نیست، خیارات نیست یا به تعبیر آن زمان مصنف است، خصال و معانی الاخبار مصنف اند اما فقیه مختارات ایشان و حجة فیما بین و بین الله است

پرسش: اعتقاداتش هم همین جور است؟

آیت الله مددی: اعتقادات که نتیجه روایات است.

پس این حدیث مبارک از کتاب ابن ابی عمیر است، پس کتاب ابن ابی عمیر در میانه های قرن سوم توسط حسین ابن سعید و در اوائل قرن چهارم توسط کلینی توسط صدوق نیامده و در قرن پنجم توسط شیخ طوسی لکن از کتاب حسین ابن سعید، از کافی نقل نکرده است و سرّ این که الان نقل ایشان با نقل کافی فرق دارد همین است، مصدرش عوض شده است و فرقی که بین این دو تا مصدر هست عرض کردیم مرحوم کلینی نسخه ای از نوادر ابن ابی عمیر داشته که مرحوم ابراهیم ابن هاشم به قم آورده است پس در حقیقت ما دو نسخه از کتاب ابن ابی عمیر داریم، نسخه ابراهیم ابن هاشم که در اختیار کلینی بوده و نسخه مرحوم شیخ طوسی که از حسین ابن سعید است. هر دو نسخه جهات مشترک دارند، ابن ابی عمیر است، یحیی ابن حجاج است، در نسخه شیخ خالد ابن حجاج است، در نسخه کلینی خالد ابن نجیح است، این دو تا با هم فرق می کند. عرض کردیم ظاهرا بعد ها مخصوصا کسانی که هی نسخه های خطی را نگاه می کردند یک دستکاری در کافی کردند مثلا در حاشیه نوشتند و فی نسخه حجاج، و عرض کردیم شواهد نشان می دهد که در نسخه کلینی نجیح بوده. این که در این کافی جدید که در ۱۵ جلد چاپ کردند خالد ابن حجاج نوشته انصافا خلاف دقت است. دقت اقتضا نمی کند، همان خالد ابن نجیح است، آن چاپ قبلی که هشت جلد بود در آن چاپ هشت جلدی خالد ابن نجیح آورده است. این یک نکته که به سند بر می گردد.

یک نکته دیگر طبق آن چه که در تهذیب در اختیار ما هست چون احتمالا تهذیب هم اختلاف داشته باشد شاید اختلاش زیاد نباشد. به جای یحلل الکلام نوشته فإنما یحلّ الکلام، یک لام دارد نه دو تا لام. یا به صیغه مجرد بخوانید یحلّ الکلام و عرض کردیم مرحوم

آقای اصفهانی در حاشیه مبارکشان بر مکاسب نوشتند در نسخه موجود از وسائل پیش بنده یَحْلُ الْكَلَام و یَحْرُم بر فعل مجرد است. البته که ایشان فعل مجرد گرفته محل تامل است چون اولا یحرم که مجرد و مزیدش مثل هم است فرق نمی کند، بالنسبة به یَحْلُ هم شاید یَحْلُ باشد، باب افعال باشد. معلوم نیست حالا خیلی فرق بکند و مرحوم آقای خوئی هم نوشتند که نسخه ایشان غلط است، روشن شد آن چه که ما الان در اختیار داریم این است: در کافی یُحْلَل است، در تهذیب یَحْلُ است و من عرض کردم یک راهی بین علمای ما بوده وقتی می دیدند که تهذیب از خود ابن ابی عمیر نقل کرده می نوشتند نسخه بدل و لکن روی این مبانی که ما عرض کردیم نسخه بدل نیست، دو نسخه است نه نسخه بدل. روشن شد؟ این مبانی را خوب دقت بکنید! دیروز آقا می فرمودند که این ها در حوزه قبول نشده چون روی آن کار نشده است، این ها اگر کار می شد جا می افتاد دیگر نمی خواست ما هی این قدر ریز کار را تکرار بکنیم.

پس بنابراین سر اختلاف مرحوم شیخ با کلینی در این است که مرحوم کلینی نسخه ابراهیم ابن هاشم را نقل کرده و عرض کردیم مرحوم صدوق هم همین نسخه ابراهیم ابن هاشم را داشته. اگر مرحوم صدوق در این جا نقل می کرد یک مقدار شبهه ما کم می شد. متأسفانه صدوق این حدیث را کلاً نقل نکرده.

پرسش: چرا یَحْلُ باشد؟

آیت الله مددی: حالا ایشان که یَحْلُ خوانده است، خیلی عجیب هم هست، هم یَحْلُ خوانده هم یَحْرُم، نوشته فعل مجرد. از مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی خیلی عجیب است.

پرسش: مرحوم صدوق در هیچ کتابی نیاورده؟

آیت الله مددی: نه نیاورده، کلاً نیاورده. یک روایت دیگر دارد که تقریباً این مضمون در آن هست، شاید به همان اکتفا کرده است.

به هر حال مرحوم صدوق این حدیث را که مشتمل بر این ذیل است کلاً نیاورده است إنما یحلل الکلام و یُحْرَم الکلام نیاورده. چون آقایان می خواهند از این انما حصر در بیاورند و قاعده کبرای کلی در بیاورند و این تعبیر را هم عرض کردیم منحصر در همین

روایت است. جای دیگر هم نیامده است. مقدمات را دقت کردید؟ یحلل و یحرّم منحصر به این روایت واحد است که در کتاب کافی هم موجود است، در تهذیب هم موجود است، استبصار نیاورده چون معارضی نبوده. ایشان در استبصار نیاوردند فقط در تهذیب آوردند لکن اصحاب دقت نکردند مصدر تهذیب با مصدر کافی فرق می کند. کافی نسخه ابراهیم ابن هاشم است، تهذیب نسخه حسین ابن سعید است. بله انصافش این است که اطمینان پیدا می کنیم این حدیث در کتاب ابن ابی عمیر موجود بوده. این مقدار را می شود بفهمیم، آیا مثلا خالد ابن حجاج بوده یا خالد ابن نجیح این را سخت است که الان بفهمیم، انصافا این یکیش خیلی سخت است طبعا کلمه حجاج در کتابت قدیم حجج می نوشتند، الف متوسط حذف می شد. من کرارا عرض کردم که در خط کوفی که اصل این خط بوده الف متوسط مثلا ذالک را ذلک می نوشتند، هاذا را هذا می نوشتند اما هاذا می خواندند، اصطلاحا الف متوسط حذف می شد، اولئک را اولئک می نوشتند، خود الاله را (ا ل ل ه) می نوشتند، الاله می خواندند، الف متوسط در خط کوفی محذف می شود و خط کوفی را عرض کردیم طبق یک جریانی به مکه وارد شد در زمان نزول قرآن، خود اهل مکه با خط کوفی آشنا نبودند اشتباه نشود. در آن زمان هم خط کوفی به آن نمی گفتند چون اصلا کوفه ای موجود نبود، در زمان نزول قرآن کوفه ای موجود نبود که خط کوفی بگویند. این شخصی از حیره آمده بود خط حیری بهش می گفتند، اصلش هم از سوریه بود خط سریانی می گفتند، اصطلاحا خط مقدس بود، خطی که در مکه رواج داشت که مثلا اگر قبول بکنیم تعلقات سبع مال جاهلی است چون بعضی می گویند این تعلقات سبع هم جعلی است، این شعر جاهلی و نوشتار های جاهلی را هم قبول بکنیم اصلا با خط مُسند است که یک خط یمنی است، این خط حیری یا خط سریانی اصطلاحا در آن زمان خط مقدس بود مثلا تورات و انجیل و دعاها را با این خط می نوشتند، این خط به مکه رسید طبق یک جریان و تصادفی، آن وقت از همان اوائل قرآن را با این خط کوفی نوشتند و بعد هم این ادامه پیدا کرد ادعیه، کلمات پیامبر و احادیث، خط کوفی چون یک خط مقدسی بود این هست تا سال ۳۱۷ ابن مقله خط نسخ درست کرد یعنی خط کوفی با خط نبطی، خط نبطی خط عوامانه ای بود که در عراق و غیر عراق بود. خط نبطی هم مشکلاتی داشت، این خط کوفی هم چند تا مشکل دارد، غالبا بی نقطه بود نقطه نداشت و مسئله الف متوسط لذا دیروز هم عرض کردیم نجیح با حجاج تقریبا شبیه هم است چون

حجاج را حجج می نوشتند، الفش را نمی نوشتند، اگر حجج بنویسید این با نجیح خیلی نزدیک است، ممکن است آن حجاج این طوری نوشته بشود و نقطه هم نداشته باشد با نجیح مثل نجیح خوانده باشد و بالفعل هم در بعضی از روایات ما این هست که بین نجیح و حجاج یکیش هم همین جاست اما این در حقیقت اختلاف نسخه نیست، اختلاف مصدر است، دو نسخه از کتاب ابن ابی عمیر در اختیار بوده، یکی در اختیار حسین ابن سعید بوده، طبعاً حسین ابن سعید جدا جلیل القدر است، اگر ما باشیم ترجیح را با نسخه حسین ابن سعید می دهیم و یکی نسخه ابراهیم ابن هاشم، ایشان هم نسخه اش خوب است، نمی خواهیم بگوییم مشکل دارد اما حسین ابن سعید جزء اجلاست یعنی اضافه بر این که راوی کتاب هست خودش هم مرد بزرگواری است چون این ها خیلی تاثیرگذار است در آن زمان در نسخی که بود. به هر حال این حدیث مشکلاتی دارد.

پس بنابراین تا این جا وضع تاریخی حدیث روشن شد که در قرن سوم به ما رسیده، الان آن مصدر قرن سوم در اختیار ما نیست به نقل شیخ می گوئیم و در قرن چهارم به اختیار ما رسیده است. اختلافش به لحاظ متن اگر نسخه تهذیب چون من نسخ تهذیب را نگاه نکردم، من همین تهذیب مطبوع را دارم می گویم. اگر نسخه تهذیب مطبوع درست باشد یَحْلُ است یا یُحِلُّ، دو تا لام ندارد، یک لام دارد. نسخه تهذیب با نسخه کافی دو تا اختلاف دارد، هم در متن اختلاف دارد هم در سند اختلاف دارد. طبیعتاً راهی را که بین ما متعارف است باید به شواهد برگردیم. عرض کردیم چون حالا فعلاً این بحث را انجام می دهیم عرض شد که این مطلب که الان متعرض شدیم یک نسخه دیگری ما از این حدیث داریم که البته تا یک مقدار سند چون این را مرحوم ابن ابی عمیر از یحیی ابن حجاج نقل کرده است. ما یک روایت دیگری از یحیی ابن حجاج داریم که هم در کافی آمده و هم در تهذیب آمده، تهذیب هم از کافی گرفته است. تهذیب مستقلاً نگرفته، این روایت را محمد ابن عیسی یقطینی نقل می کند چون آن یحیی ابن حجاج که حالا بعد توضیح می دهیم ایشان اهل بغداد است، بغدادی است، ابن ابی عمیر هم بغدادی است محمد ابن عیسی هم بغدادی اند. این در این کتاب صفحه ۵۶۱ جلد ۲۲ جامع الاحادیث از کافی محمد ابن یحیی استاد ایشان که فوق العاده جلیل القدرند

عن احمد ابن محمد که قاعدتاً باید اشعری باشد.

عن محمد ابن عیسی، البته ما محمد ابن عیسی در این طبقه پدر احمد هم داریم. احمد ابن محمد ابن عیسی، ایشان از پدرش هم. اما این که ایشان آن جا باشد عادتاً عن ایبه می گفت.

عن یحیی ابن الحجاج، شیخ هم ابتدا کرده به احمد ابن محمد که ظاهراً از کلینی گرفته است، بعید است مصدر دیگری باشد. توضیح این مطلب جای دیگر ان شا الله

عن یحیی ابن الحجاج، این جا دیگر توش خالد را ندارد. ایشان هم یک بغدادی است. ایشان در این جا خالد ندارد. قال سالت اباعبدالله، آن جا داشت خالد قال سالت اباعبدالله.

پرسش: بدون واسطه؟

آیت الله مددی: بله، چون مرحوم نجاشی نوشته یحیی ابن الحجاج روی عن ابی عبدالله، مگر این که نجاشی این حدیث را دیده باشد که این هم خواهی نخواهی مشکل می شود.

علی ای حال یحیی ابن الحجاج این جا مستقیم عن ابی عبدالله علیه السلام.

حالا خوب دقت بکنید چون یک مطلبی است که خیلی روی آن مخصوصاً در این اواخر خیلی بحث شده و حق مطلب ادا نشده است حالا ما مجبوریم این جا یکمی از متن خارج بشویم و به حاشیه برویم. البته کل بحث ما الان حاشیه است، حاشیه در حاشیه می شود.

مرحوم ابن الولید وقتی در کتاب مرحوم محمد ابن احمد نگاه کرده گفته عده ای از روایات را قبول نمی کنیم: ما کان فیه عن محمد ابن عیسی بإسناد منقطع، آن چه که محمد ابن عیسی یقطینی، کرارا عرض کردیم که محم ابن عیسی نوه پسر یقطین است، یقطین

خودش از دعاء بزرگ بنی عباس است، اصلاً زندگیش را ول کرد برای نشر دعوت که همراه ابومسلم به خراسان رفت، زن و بچه اش را ول کرد و آن جا رفت و لذا در دستگاه بنی عباس خیلی قدرت داشت، خیلی عنوان داشت چون جز پایه گذاران حکومت بنی عباس

است. عده ای از پسران او به عکس بودند، مخالف پدر بودند، با موسی ابن جعفر بودند، دقیقاً به خلاف خط پدر یا خط جد بودند که ابرزشان علی ابن یقطین است، این دقیقاً مخالف پدر بود. احتمالاً هم هارون این ها را تحمل می کرد به خاطر احترام پدرشان. خب طبعا

.....

هم به هارون می گفتند که این ها با تو نیستند، مخالفند. یکی از پسر هایش هم یعقوب است، یکیش هم عبید است، عبید یکی از پسر های یقطین است. آن وقت این محمد ابن عیسی نوه عبید است، محمد ابن عیسی ابن عبید ابن یقطین لذا گاهی بهش محمد ابن عیسی عبیدی هم می گویند که اسم جدش است، یقطینی هم می گویند جد پدرش. این محمد ابن عیسی از بزرگان بغداد است. ایشان مرحوم شیخ روایات محمد ابن عیسی به اسناد منقطع را گفته از کتاب نوادر الحکمة قبول نداریم. این را عرض کردیم از همان زمان محل کلام شد. شیخ طوسی ظاهرا قبول کرده است، ظاهرا شیخ می گوید چون ابن ولید استثنا کرده ضعیف چون دارد ضعیف استثناهای ابن الولید من نوادر الحکمة. باز مرحوم ابن نوح که استاد مرحوم نجاشی است ایشان قبول نکرده است، زیر بار نرفته است. حتی عبارت دارد که إلا ما قال فی محمد ابن عیسی فما ادری ما رابه فیه، راب درست است، رابه نه، چون در بعضی نسخ نجاشی رابه نوشته، نجاشی از استادش نقل می کند. رابه یعنی ریب، چرا منشا شک و شبهه برای او شده است؟ فما ادری ما رابه فیه، منشا ریب در محمد ابن عیسی چیست.

فإنه كان یا لأنه كان علی ظاهر العدالة و الثقة.

مشهور بین علمای ما گفتند مراد ابن الولید این است که محمد ابن عیسی که از یونس زیاد روایت نقل می کند این منقطع است، محمد ابن عیسی یونس را درک نکرده است. عبارت را این جور فهمیدند لذا دنبال همین بحث ها رفتند که درک کرده یا درک نکرده. ما عرض کردیم احتمالی که ما می دهیم این نیست، البته عده ای هم از این عبارت مثل مرحوم شیخ فهمیدند که استثنائات ابن الولید به خاطر عدالت و وثاقتشان است لذا ابن نوح می گوید فما ادری ما رابه لأنه كان علی ظاهر العدالة و الثقة، عده ای هم به قرینه تعلیل این جور فهمیدند. ما عرض کردیم تمام این مطالب غیر واقعی است، مشکلی که در محمد ابن عیسی هست اسناد منقطع بحث یونس نیست، اشتباه کردند. بحثی که در اسناد منقطع است این است که یعنی گاهی ایشان از کسانی نقل می کند که عاداتا مشکل دارد. سند نمی خورد. یا بعضی جاها سندش منقطع است مثل این جا. حالا تمام این بحث را کردم. چرا؟ چون ابن ابی عمیر از یحیی ابن حجاج عن خالد عن ابی عبدالله، ایشان عن یحیی عن ابی عبدالله. چون آن عبارت را این قدر رجالی ها نوشتند ولی این معنایی را که من

عرض می کنم احدی از رجالی ها ننوشتند. دیگر حالا موارد دیگرش هم سابقا اشاره کردیم. این اسناد منقطع روشن شد؟ یعنی مرحوم ابن الولید که عرض کردم ابن الولید یک فقیه بزرگی است و یک حدیث شناس بزرگی است، فوق العاده است و ایشان معاصر کلینی است، حدود چهارده سال وفاتش است، ۳۴۳ وفات ایشان است، کلینی ۳۲۸ یا ۳۲۹، ابن الولید یک حدیث شناس بسیار بزرگ است، حدیث شناس نه این مصطلحات زمان ما که کتاب رجالی می نویسند، این ها وقتی رجال را بررسی می کردند شخص را در تمام روایاتش، نسخش، کتبش، همه بررسی می کردند.

پرسش: ابن نوح که بالاتر است

آیت الله مددی: ابن نوح به نظرم یکمی تساهل دارد، ابن ولید خیلی قوی است مضافا ابن نوح چون در بغداد بوده احتمالا با مشایخ سنت ارتباط داشته. این خود مرحوم ابن ابی عمیر است که می گوید من زیاد از اهل سنت شنیدم بعد ول کردم چون ترسیدم با حدیث شیعه اشتباه بشود، حدیث سنی با شیعه خلط بشود، این ابن نوح این مشکل را یکمی اجمالا دارد اما ابن الولید ندارد، خلط نکرده است.

علی ای حال کیف ما کان یعنی ابن الولید احادیث را بررسی کرده، کتب را بررسی کرده. فرض کنید این جا دیده که محمد ابن عیسی که از یحیی ابن حجاج نقل می کند خالد را انداخته پس اسناد منقطع شد. اسناد منقطع ناظر نیست به نسبت بین محمد ابن عیسی و یونس که آقایان تصور کردند. مرحوم آقای حاجی نوری مفصل، آقایانی که نوشتند خیلی نوشتند من نمی خواهم اسم ببرم، غالبا این را به بین محمد ابن عیسی و یونس زدند و موارد دیگر هم هست، اختصاص به این مورد ندارد، من چون سابقا بعضی ها توضیحاتی را دادم در مناسبت هایی که پیش آمده. حالا این جا این مناسبت پیش آمد عرض کردیم این توضیح را هم بدهیم.

پس بنابراین اشکالی که مرحوم ابن ولید دارد این است. من کرارا عرض کردم ابن ولید و کلینی هر دو در اول قرن چهارم خیلی تاثیرگذارند، در قم بودند. میراث های حدیثی ما از کوفه و از عراق به قم آمده بود. یک مقداری هم از خراسان و این ها آمده بود مثلا از حضرت رضا و حضرت جواد از مدینه آمده بود، این ها دست به تنقیح و تصحیح این ها زدند و این دو بزرگوار را کرارا

عرض کردم، این را من زیاد تکرار می کنم چون می خواهم برای شما ملکه بشود، انصافا در این جهت این دو تا بزرگوار بی نظیرند. لکن آن چه که الان به ما رسیده است از کلینی در حدیث به ما رسیده که همین کافی باشد. از ابن الولید در کتابشناسی و فهرست به ما رسیده است. فهرست نجاشی و فهرست شیخ طوسی پر است از طرق ابن الولید. ابن ابی جید که شاگرد ایشان است و این ها دو سه راه به ابن ولید دارند مهمش ابن ابی جید است، به یک واسطه از ابن الولید نقل می کند. چون ابن ابی جید حدود شصت و خرده ای سال بعد از وفات ابن الولید بغداد آمده است، خیلی گذشته، به نظرم خیلی جوان بوده. چون باید بعد از ۴۰۸ به بغداد آمده است. ابن الولید ۴۴۳ است یعنی بیش از ۶۵ سال بعد از وفات ابن الولید ایشان به بغداد آمده است، مثلا عمر زیادی داشته، و ایشان را هم نمی شناسیم، ابن ابی جید از اشاعره قم است، ایشان از اشاعره قم است ولی آشنائی با ایشان نداریم اما هنر مهم ایشان آوردن اجازه یا فهرست، این نکته دارد حالا شرحش را الان نمی خواهم بگویم، اجازه یا فهرست ابن ولید برای بغداد است که این دو بزرگوار یعنی مرحوم شیخ و نجاشی در فهرستشان از این فهرست استفاده کردند. خیلی استفاده کردند، خود مرحوم شیخ مفید استفاده کرده است لکن شیخ مفید توسط پسر ابن الولید چون ابن ابی جید آن زمان نبوده، توسط پسر ابن الولید ایشان از آثار ابن الولید استفاده کرده است و انصافا این دو بزرگوار خیلی تاثیرگذارند، یکی در زمینه حدیث که البته ما ابن الولید را در روایت هم داریم، نه این که منحصر به فهرست است اما نقشش در فهرست زیاد است.

آن وقت ابن الولید اشکال کرده، این اشکال الان ظاهرا این جا وارد است چون این نسخه ابن ابی عمیر پیش آن ها بوده، من عرض کردم چون جایی نوشته نشده به احتمال بسیار بسیار قوی محمد ابن عیسی به قم آمده، شواهد نشان نمی دهد این آقایان بغداد رفتند، او ظاهرا به قم آمده که جای بحثش این جا نیست، در محل خودش اثبات کردیم که به ذهن این طور می آید که قویا ایشان به قم آمده است. خب طبیعتا ابن الولید کاملا مطلع است، این اشکال ابن الولید.

و اما جواب ابن نوح: خب ابن نوح می گوید : ما ادری ما رابه، می گوید شما که قبول دارید محمد ابن عیسی علی ظاهر العدالة و الثقة خب چه اشکال دارد؟ شاید در کتاب، چون یحیی ابن حجاج کتاب داشته، در نسخه محمد ابن عیسی اسم خالد نبوده، حالا کتاب

هم نباشد، شاید یحیی ابن حجاج دو مرتبه این مطلب را شنیده، یک مرتبه توسط خالد و یک مرتبه هم خودش از امام صادق شنیده است، چه مشکل دارد؟ پس این ناظر به توثیق هم نیست، گفتند عبارت ابن الولید تضعیف است چون ابن نوح آمده توثیق کرده است. نه مراد ابن نوح این نیست، این آقایان خیلی عجیب نوشتند. این ها به خاطر اصطلاحات زمان چون زمان عوض شده است اصطلاحات زمان را بلد نبودند. می گوید مادام قبول داریم که محمد ابن عیسی علی ظاهر العدالة و الثقة، چرا اشتباه کرده بود؟ چرا اسناد منقطع باشد؟

پرسش: استاد نمی شود، وقتی کتاب را مستقیم از امام صادق شنیده باشد دیگر دلیل ندارد

آیت الله مددی: دو بار شنیده، بعدش هم دوبار نوشته، امروز می گویند ویرایش اول و ویرایش دوم. دو بار نقل نکرده، دو نسخه از کتابش است، الان چند تا کتاب شما دارید که چاپ اول و چاپ دوم و چاپ سوم و چهارمش با هم فرق می کند.

پرسش: بقیه راوی ها هم همین کار را می کنند؟

آیت الله مددی: طبعاً می کنند. این اصلاً زیاد است. در روایات اهل سنت هم هست.

پرسش: خودش مستقیم بگویند از منابع

آیت الله مددی: دو زمان است، فرض کنید ایشان در بغداد بوده اول به واسطه خالد، بعد از دو سال حج رفت خدمت امام، اولاً مرحوم نجاشی نوشته روی عن ابی عبدالله، رفت خدمت حضرت رضا و از او شنید، این جا هم دارد سالت اباعبدالله. شما که می گویند ایشان عدل و ثقة، لانه كان على ظاهر العدالة و الثقة، پس اگر علی ظاهر العدالة و الثقة چرا می گویند اسناد منقطع است؟ چرا می گویند حذف واسطه کرده؟ چرا مرسل کرده است؟ چه نکته ای دارد؟ به یک نحوی تصویر بشود. اگر در عدالتش شک دارید آن بحث دیگری است. از فضل ابن شاذان رحمه الله نقل شده که كان يُثني على محمد ابن عيسى و كان يقول من مثل محمد ابن عيسى، البته خود ما یک شبهه دیگری داریم بی ربط نیست که ایشان شاید با بعضی از تفکرات خط غلاتی ارتباط داشته. حالا به هر حال آن

بحث خیلی مقدمات و موخرات می خواهد برای یک وقت دیگر باشد. علی ای حال ایشان یک تهمت این جوری هم اجمالا دارد که

حالا وارد آن بحث نمی شویم چون احتیاج به شرح کبری و صغری دارد که طولانی است و لوازم دیگر دارد.

علی ای حال با قطع نظر از این جهت محمد ابن عیسی بسیار هم مرد پرکاری است و طبعا هم می دانید در آن زمان این ها نوه یقظین

اند، بیت یقظین اند، این ها بخواهند به تشیع معروف بشوند یعنی ضد سلطه بنی عباس.

علی ای حال کیف ما کان شخص جلیل القدری است، قابل قبول است و عرض کردیم ابن الولید اشکال داشته:

یک: روایات محمد ابن عیسی که در آن اسناد منقطع است

دو: آن بحث دیگری است، نسخه یونس به روایت محمد ابن عیسی، آن ربطی به این جا ندارد، آن بحث دیگری است، ابن الولید در

آن هم اشکال داشته یعنی ابن الولید دو اشکال به محمد ابن عیسی دارد. چون کتب یونس که به قم آمد چند تا نسخه داشت، اصطلاحا

در آن زمان کرارا عرض کردم نسخه را روایات می گفتند، ما نسخه می گوئیم، چاپ، چاپ بیروت، چاپ قم، بعد ها نسخه گفتند. در

آن زمان روایات می گفتند، لذا محمد ابن احمد ابن الولید، ابن الولید کان یقول کتب یونس عبدالرحمن التی هی بالروایات، روایات

یعنی نسخ. نه روایت به معنایی که الان در ذهن ما هست، کتاب های یونس که نسخه های متعدد دارد کلهها صحیحة، یُعتمد علیها إلا

ما کان عن محمد ابن عیسی، در حقیقت مرحوم ابن الولید روی محمد ابن عیسی دو قسمت ایشان اشکال دارد. آقایان خیال کردند

یکی است، هر دو را به هم یکی کردند. توجه نشده است. این توجه از کجا پیدا شد؟ از ملاحظه ما به اسانید، از ملاحظه ما به روایات

این شخص.

پس بنابراین دو اشکال را مرحوم ابن الولید داشته: یک نسخه محمد ابن عیسی از کتب یونس که به قم آمده، ایشان قبول نکرده.

معاصر ایشان کلینی نقل کرده. همین کافی پر از روایات محمد ابن عیسی عن یونس است. عرض کردم این دو بزرگوار معاصرند و

هر دو جلیل القدرند، هر دو صاحب نظرند، هر دو صاحب مکتبند.

پرسش: صدوق هم نیاورده؟

آیت الله مددی: صدوق هم نیاورده

ببینید صدوق چقدر دقیق است، صدوق در کتاب فقیه محمد ابن عیسی عن یونس نیاورده، یونس تنها آورده، محمد ابن عیسی تنها هم آورده است، چقدر مقید به کلام استادش است. محمد ابن عیسی عن یونس نیاورده است، البته از یونس هم زیاد نیاورده، شاید در چهار جلد فقیه ده بار اگر از یونس نقل کرده، خیلی نقل نکرده، تعجب هم هست که سندش را به یونس ننوشت.

پرسش: به خاطر مشکلی که قمی ها با یونس داشتند نبود؟

آیت الله مددی: قمی ها با یونس هم مشکل دارند، غیر از نسخه کتابش با خود ایشان هم مشکل دارند.

و از عجائب این است که صدوق در کتاب فقیه از محمد ابن عیسی دارد، از یونس هم دارد، محمد ابن عیسی عن یونس ندارد، اما در غیر فقیه محمد ابن عیسی عن یونس دارد چون حجت نیست، در مصنفات دارد ولی در فقیه ندارد. این ها را می خواهم بگویم که بعضی از آقایان می گویند که این دقت ها! چاره ای نبوده این دقت ها بوده، تا شما به این سیر تاریخی حدیث آشنا نباشید نمی شود کاری کرد یعنی انصافا چون جامعه شیعه جامعه بسته ای بوده یعنی ما اگر مشکلات حدیثی داریم نمی توانیم با مراجعه به کتب رجالی اهل سنت حلش بکنیم غیر از رجال معدودی را که با اهل سنت ارتباط داشتند، چرا؟ چون جامعه شیعه بسته بوده. اما اهل سنت وقتی به کتب رجال مراجعه می کنند شافعی مراجعه می کند، مالکی مراجعه می کند، حنبلی مراجعه می کند، جامعه آن ها بسته نبوده. خوب به این فارق اساسی دقت بکنید! ما مشکلات رجالی و حدیثی خودمان را باید داخل خودمان حل بکنیم و چون این در طی این زمان ها نشده الان مشکلات سنگینی است. این است که این حقیر سراپا تقصیر شما را به هزار و صد سال قبل در قم بر می گردانم خب طبیعتا با مشکل برخورد می کند و روی این هم کار نشده و بررسی نشده است.

به هر حال ما فعلا نمی توانیم بگویم حتما نسخه محمد ابن عیسی غلط است، البته محمد ابن عیسی این نسخه ای که نقل کرده است مطلبش همان است اما آن متن نیست اما مطلبش همان است. آن مطلب این است که آیا من چیزی را که ندارم می توانم بفروشم؟ در روایت خالد این طور است:

قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) : الرجل یجیئنی فیکول اشتری هذا الثوب لاریحک کذا و کذا

این همان دلال بازی و بنگاه بازی به قول امروزی هاست، بنگاه در اقتصاد. می گوید من چای ندارم، می گوید چای فلان جا را ده کیلو می خواهم ، می گویم خیلی خب من می خواهم به تو کیلویی صد تومان بفروشم، بعد خودم می روم در بازار کیلویی هشتاد هزار می خرم، اصلاً نداشتم، می روم هشتاد هزار می خرم می آیم به این آقا کیلویی صد هزار می فروشم. این را عرض کردم ان شاء الله چون بعد توضیحش خواهد آمد این اساسش در اسلام روایتی است که پیغمبر به حکیم ابن حزام فرمودند لا تبع ما لیس عندک و لذا این جز سنن معروف پیغمبر شد که لا تبع ما لیس عندک.

پرسش: مثل کالی به کالی نیست؟

آیت الله مددی: آن دین به دین است. این لا تبع ما لیس عندک غیر از سلم است، شباهت به سلم دارد. مثلاً الان هنوز انار نرسیده می گوید انار این باغ را کیلویی این قدر فروختم، یک ماه دیگر می رسد، این سلم است.

پرسش: این در کتب شیعه نیست که لا تبع ما لیس عندک

آیت الله مددی: چرا همین جا یکیش

مثلاً ایشان می گوید که در آن روایت دارد که این روایت این است، مثلاً روایت عبدالرحمان ابن حجاج که صفحه ۵۵۸ است:

قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) : الرجل یجیئنی یطلب المتاع فأقاوله علی الربح

یعنی گفتگو می کنیم، مقاوله یعنی گفتگو. قول. با هم صحبت می کنیم سر ربح که مثلاً من برای تو می آورم به این

ثم أشتريه

من می روم این را می خرم، به این آقا می گویم صد هزار تومان چایی به تو می فروشم بعد خودم می روم چایی می خرم نود هزار تومان می آیم به این آقا می فروشم.

.....
حکیم ابن حزام جز تجار بزرگ مکه است، عرض کردم در مکه چند تا سرمایه دار معروفند مخصوصاً در قسمت مضاربه که مال التجاره مکه بیشتر مال این ها بود، یکیش حکیم ابن حزام، یکیش هم عمه ایشان حضرت خدیجه. اصلاً این ها جز سرمایه داران معروف بودند. خب یکی از کار ها این بود، می گفت آقا این را به تو فروختم می رفت می خرید با این می فروخت.

فقال: أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك؟

معامله که نکردید، بیع که نکردید؟ گفت نه فقط صحبت کردیم، مقاوله است

قلت: بلی. قال: لا بأس به.

حضرت فرمود اشکال ندارد

قلت: فإن من عندنا يفسده

من کرارا عرض کردم که عبدالرحمن ابن حجاج جز فقهاست ولو زمان امام صادق است، مرد بزرگواری است، خیلی با امام صادق

مناظره دارد، غیر از این جا هم دارد، آرای علمای کوفه را نقل می کند

فإن من عندنا يفسده

از فقهای کوفه می گویند این فاسد است

قال : ولم ؟

سرّ فسادش چیست؟

قلت : باع ما ليس عنده

یعنی این خلاف آن سنت پیغمبر است، باع ما ليس عنده، تمسک به آن سنت شد

قال: فما يقول في السلم

إلى آخر

چون این روایت یک نکاتی دارد بعد می خوانم.

این روایت تصادفا از منفردات کلینی است، این روایتی که الان خواندم از کتاب ابن ابی عمیر هم هست متأسفانه از منفردات کلینی است.

دیروز هم اگر یادتان باشد یک نکته ای را گفتم که هنوز روایاتی در کافی هست که در تهذیب نیاورده است، یکیش هم همین. در کافی است ولی در تهذیب نیاورده است چون تهذیب گفت من استقصا کردم شاهد بر عدم استقصا همین است که در کافی هست اما در تهذیب نیاورده است.

علی ای حال کیف ما کان در این روایت هم همین طور است:

الرجل یجیی فیقول: اشتر هذا الثوب

خوب دقت هم بکنید در سؤالاتی که در این جا واقع شده است چون متأسفانه دقت نمی شود، در بعضی هایش ثوب است یا متاع است، در بعضی هایش طعام است. در طعام یک اشکال دیگری هم بوده غیر از اشکال ما لیس عندک، حالا نمی خواهم وارد آن بشوم:

اشتر هذا الثوب وأربحک کذا وکذا؟ فقال: أ لیس إن شاء أخذ وإن شاء ترک؟ قلت: بلی. قال: لا بأس به. إنما يحلل الکلام ويحرم الکلام

این تعلیل فقط در این جا آمده است. در همان روایتی که الان مال عبدالرحمن ابن حجاج خواندیم امام این جا همین مطلب را خواندیم، عین همین مطلب بود، إنما يحرم را نیاورده، اشکال در این جا شده که چرا فقط در ذیل و از عجیب کار این است که در نسخه محمد ابن عیسی این است:

قال سألت عن رجل قال لی اشتری هذا الثوب و هذه الدابة و يُعینها، این جا در بعضی از نسخ يُعینها است، بعضی هایش بعینها است، باید ظاهرا همین طور باشد

و اربحک فیها کذا و کذا. قال لا باس بذلک. قال لیشریها برود بخرد و لا تواجبه البیع، یا اشتراه و لا تواجبه البیع قبل ان یستوجها او تشریها.

اما عقد بیع را تا نخریدی نخوان.

در این روایت لا باس بذلک، فقط دارد که عقد نشود یعنی انشای ترک و انشای اخذ را ندارد. مضمونش را دارد، آن تعلیل را هم ندارد. آن تعلیل إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام را هم ندارد.

آن وقت اگر یاد مبارکتان باشد برای این که یک متنی را درست تشخیص بدهیم راه های متعددی داریم مثلا در بیش از یک روایت باشد چنین باشد، یکیش هم فتاوی قدماست که همیشه عرض کردیم مثل کتاب فقه الرضا خیلی کتاب خوبی است، در این جهت خوب است. در کتاب دعائم این طور آمده است:

عن جعفر ابن محمد أنه سئل عن الرجل یقول للرجل ابتع لی متاعا حتی اشتریها منك بنسیئة فابتاع له من اجل ذلک، قال لا بأس، إنما یشتري منه بعد ما یملکه، قيل له: فإن أتاہ یرید طعاما أو بیعا بنسیئة. أ یصلح أن یقطع سعره معه، نرخش را معین بکند ثم یشتريه من مکان آخر قال لا باس بذلک

این روایت و این تعبیری هم که در کتاب دعائم آمده، کرارا عرض کردم دعائم خود اسماعیلی است اما اسماعیلی ها مصدر ندارند، مصدرشان ما است. معلوم می شود این از کتب ما گرفته است. اگر این روایت دعائم ناظر به روایت ما باشد این ذیل هم ندارد. إنما یحلل ندارد، این شواهدی که الان اقامه کردیم که این ذیل نیامده است. یکیش روایت عبدالرحمن ابن حجاج بود، یکیش روایت محمد ابن عیسی بود، یکیش متنی که در کتاب دعائم بود. این ذیل در هیچ کدام نیامده است غیر از این که جاهای دیگر هم نیامده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين